ISSN:2345-2234

Journal of Literary – Qur'anic Researches

http://paq.araku.ac.ir

The Threshold Chronotope and Its Narrative Functions in the Story of Prophet Lot

Abdollah Hosseini [a], Afsaneh Kosari Jafarabad [b*]

[a] Associate Professor of Arabic Language and Literature, Kharazmi University, Faculty of Literature and Humanities, Tehran, Iran

[b] PhD Student in Arabic Language and Literature, Kharazmi University, Faculty of Literature and Humanities, Tehran, Iran

KEYWORDS

Threshold Chronotope,
Story of Lot,
Holy Qur'an,
Bakhtin

Received: 12 September 2026;
Accepted: 08 November 2026

Article type: Research Paper
DOI: 10.22034/paq.2026.2105768.4187

ABSTRACT

Mikhail Bakhtin, the Russian literary theorist, first used the term *chronotope* in his 1937 essay "Forms of Time and of the Chronotope in the Novel." The chronotope refers to the inseparable continuum of time and space. These two elements are interdependent, neither of which takes precedence over the other, and together they produce a unified and coherent meaning within the narrative texture of a literary work. This study focuses on the threshold chronotope, one of the major types of chronotope, and explores its potential as an analytical tool through which readers can uncover new dimensions of transition and gain fresh perspectives. The threshold chronotope depicts a critical and decisive situation in which a character stands on the brink of a major transformation, facing a crucial decision or the prospect of fundamental collapse. Employing a descriptive-analytical method, this study examines the Qur'anic narrative of Prophet Lot (AS), as recounted in the surahs Ash-Shu'ara, Al-Ankabut, Al-A'raf, Al-Hijr, and Al-Qamar, through the lens of Bakhtin's threshold chronotope. Its main objective is to demonstrate how Lot's encounters in tense and destiny-shaping moments are represented within this time-space continuum. The findings indicate that the threshold chronotope is particularly prominent in the Qur'anic narratives concerning Lot. Although time and space are closely interconnected, the temporal dimension appears more dominant and prominent. This temporal predominance accentuates threshold moments and facilitates a deeper interpretation of the character's responses to critical situations. Among the various chronotopic configurations identified across these surahs, those of the city and the house stand out as particularly significant.

* Corresponding author.
E-mail address: afsane.kosari@khu.ac.ir

پژوهش‌های ادبی- قرآنی، دوره ۱۲، شماره ۴، سال ۱۴۰۳، صفحات ۳۲ تا ۴۷

شاپا: ۲۲۳۴-۲۳۴۵

پژوهش‌های ادبی- قرآنی

کرونوتوپ آستانه و کارکردهای روایی آن در داستان لوط (ع)

عبداله حسینی [الف]، **افسانه کوثری جعفرآباد** [ب*]

[الف] دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه خوارزمی تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، تهران، ایران،
dr.abd.hoseini@khu.ac.ir

[ب] دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشگاه خوارزمی تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، تهران، ایران،
afsane.kosari@khu.ac.ir

واژگان کلیدی

کرونوتوپ آستانه، داستان لوط، قرآن کریم، باختین

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۶/۲۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۸/۱۷

مقاله علمی پژوهشی

چکیده

میخائیل باختین، نظریه‌شناس ادبی روس، اصطلاح کرونوتوپ را برای نخستین‌بار در مقالهٔ اشکال زمان و کرونوتوپ در رمان در سال ۱۹۳۷ به کار بست. کرونوتوپ متضمن پیوستار ناگسستنی زمان و مکان است. این دو عنصر نه تنها وابسته و مرتبط‌اند، بلکه هیچ‌یک بر دیگری تقدم یا برتری ندارد و در بافت روایی اثر ادبی، معنای واحد و منسجم پدید می‌آورند. این پژوهش با تمرکز بر یکی از گونه‌های مهم کرونوتوپ، یعنی کرونوتوپ آستانه، این مفهوم را به عنوان تکنیک تحلیلی در اختیار خواننده قرار می‌دهد تا بتواند لایه‌های جدیدی از گذار را کشف کند و به دیدگاه‌هایی نو دست یابد. کرونوتوپ آستانه، فضایی بحرانی و تعیین‌کننده را به تصویر می‌کشد که در آن شخصیت در آستانه تحول در معرض تصمیم‌گیری یا فروپاشی اساسی قرار می‌گیرد. این نوشتار با روش توصیفی-تحلیلی داستان حضرت لوط (ع) در سوره‌های شعراء، عنکبوت، اعراف، حجر و قمر نقل شده است و بر پایه نظریه کرونوتوپ آستانه باختین مورد کاوش قرار می‌گیرد. هدف اصلی پژوهش نشان دادن چگونگی بازنمایی مواجهه شخصیت لوط در لحظات پرتنش و سرنوشت‌ساز در این پیوستار زمانی-مکانی است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که در روایت‌های قرآنی مربوط به لوط، کرونوتوپ آستانه حضوری چشمگیر دارد؛ به گونه‌ای که زمان و مکان هرچند پیوندی تنگاتنگ دارند، اما غلبه و برجستگی عامل زمان بر مکان محسوس‌تر است. این غلبه زمانی، لحظات آستانه‌ای را پررنگ‌تر می‌کند و به تأویل عمیق‌تر واکنش‌های شخصیت در موقعیت‌های بحرانی کمک می‌کند. از آیات سوره‌های مختلف که در گسترهٔ داستان لوط ذکر شده است؛ کرونوتوپ شهر و خانه نمود خاصی دارد.

۱. مقدمه

میخائیل باختین (Mikhail Bakhtin) مفهوم کرونوتوپ را برای نخستین‌بار در مقاله‌ی «اشکال زمان و کرونوتوپ در رمان» معرفی کرد. کرونوتوپ به جدایی‌ناپذیری روابط زمانی و مکانی اشاره دارد که به شیوه‌ای هنری در ادبیات بازنمایی می‌شود. باختین این مفهوم را ابزاری اصلی برای تحلیل ساختار روایی داستان می‌داند، جایی که زمان و مکان نه مستقل، بلکه در هم‌تنیده و متقابلاً سازندهٔ یکدیگرند. «باختین معتقد است نویسنده باید تمام جهان را برای رسیدن

* نویسنده مسئول
آدرس پست الکترونیک: afsane.kosari@khu.ac.ir

به هدف نوشته‌اش خلق کند و برای این کار مجبور است از مقولات سازمان‌دهندهٔ دنیای واقعی که در آن زندگی می‌کند، استفاده کند» (Bakhtin,1981: 125).

کرونوتوپ، واقعیت را به گونه‌ای هنری به تصویر می‌کشد که نویسنده از طریق آن، دیدگاه اجتماعی خود را در اثر ادبی نمایان می‌سازد. در این راستا از نظر گلدمن؛ « آثار هنری، تاریخ‌نگاری ناخودآگاه زمانهٔ خود هستند» (گلدمن، ۱۳۷۶: ۶۱).

«در کرونوتوپِ هنرمندانهٔ ادبی، شناسه‌های مکانی و زمانی به‌صورت یک کلِ وحدت یافته موجودیت می‌یابند. زمان غلیظ می‌شود، گوشت و پوست می‌یابد و به صورت هنرمندانه‌ای قابل رؤیت می‌شود؛ مکان نیز آبستن زمان و پاسخگوی تکان‌ها و حرکت‌های زمان، پیرنگ و تاریخ می‌شود» (Bakhtin,1981: 84). از این رو مفهوم کرونوتوپ توسط باختین به عنوان ابزاری برای تحلیل روایت‌سازی در داستان معرفی شده است و از آنجایی که «یکی از شیوه‌های مهم قرآن برای تهذیب اخلاق و القای مفاهیم تربیتی، فن قصه‌پردازی است که هدف از به‌کارگیری آن نقل حوادث به شیوه‌ای موجز و هنرمندانه و با رعایت نکاتی است که در ادبیات داستانی جدید مرسوم است» (حری، ۱۳۸۸: ۱۱).

در عرصهٔ مطالعات دینی؛ داستان قرآنی لوط سرشار از لحظات بحرانی و آستانه‌ای است که دوگانگی‌ها را به تصویر می‌کشد؛ آنگونه که لحظات بحرانی و مرزی را بیان می‌کند که در آن مرز میان ایمان و کفر، نجات و هلاکت، اطاعت و سرکشی به شیوه‌ی نمایشی برجستگی می‌یابد. به صورت پراکنده در آیاتی از سوره‌های قرآنی به داستان لوط اشاره شده است. در این راستا؛ علامه طباطبایی می‌گوید: «داستان حضرت لوط از جمله داستان‌های طولانی قرآن است که بخش‌هایی از آن، به صورت مجزا در سوره‌های مختلف آمده است کلمهٔ لوط در قرآن، ۲۷ بار ذکر شده است و داستان حضرت لوط مجموعاً در ۱۲ سوره بیان شده که با توجه به نظر اکثر مفسران، تمامی آنها مکی است» (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۰/ ۱۳۶).

از نگاه باختین؛ ساختار زمانی و مکانی به گونه‌ای است که شخصیت را در آستانه‌ی تحولی عظیم و فروپاشی وجودی قرار می‌دهد و در آن زمان و مکان به هم گره می‌خورند تا معنا را بسازند. مکان در این داستان اغلب بستری است که رویدادها در آن جریان دارد و زمان موجب لحظات بحرانی است و آستانه‌ی مرزی را مهیا می‌سازد که در این لحظات لوط نمی‌تواند بی‌اعتنا بماند به جهت اینکه در کرونوتوپ آستانه جایی است که زمان تمام می‌شود و تنها گزینه تصمیم است. ضرورت این پژوهش در این است تا نشان دهیم چگونه قرآن کریم با برجسته‌سازی لحظات سرنوشت‌ساز در پیوستار زمانی-مکانی حضرت لوط (ع) را به عنوان شخصیت محوری داستان در روند تکامل معنوی و شناختی معرفی می‌نماید. این رویکرد به گونه‌ای است که خواننده متن، خود را در جریان عبور از بحران‌ها و آزمون‌های وجودی می‌یابد و به طور ناخودآگاه با این لحظات آستانه‌ای همذات‌پنداری می‌کند. بدین ترتیب، کاربرد نظریه کرونوتوپ باختین، ابعاد پنهان معنا را در ساختار روایی قرآن کریم روشن می‌کند.

این مقاله به دنبال پاسخ به سؤالات زیر است:

۱. براساس تکنیک کرونوتوپ آستانه در داستان قرآنی حضرت لوط(ع)، چگونه لحظات بحرانی و سرنوشت‌ساز شخصیت‌ها برجسته می‌شوند؟

۲. غلبه زمان بر مکان در کرونوتوپ آستانه چه تأثیری بر تصمیم‌گیری‌ها و تحولات اخلاقی- ایمانی شخصیت حضرت لوط (ع) دارد؟

۲. پیشینهٔ پژوهش

در این بخش، به بررسی پیشینه‌های موجود در زمینهٔ تحلیل کرونوتوپ در سوره‌های قرآن می‌پردازیم:

۱. امیدوار (۱۴۰۴). در مقاله‌ی «تحلیل کرونوتوپ (پیوستار زمانی-مکانی) داستان حضرت ابراهیم (ع) در قرآن کریم براساس نظریه باختین». به این نتیجه رسیده است که سیر زندگی حضرت ابراهیم (ع) از ایمان دوران نوجوانی و مبارزه با بت‌پرستی محیط اطراف، تا دعوت آشکار و عمومی به توحید، هجرت، آزمون سخت ذبح اسماعیل (ع) و در نهایت بنای کعبه؛ همگی در پرتو کرونوتوپ‌های کلیدی نظیر آستانه، راه، جست‌وجو، دیدار و ماجراجویی قابل تحلیل و بررسی هستند.

۲. بلادر و همکاران (۱۴۰۳). در مقاله‌ی « نقش شناخت زمان و مکان نزول آیات در فهم قرآن». معتقدند که کشف معنای واژه‌های قرآن بدون توجه به زمان و مکان نزول آیات صحیح نیست؛ شناخت اسباب نزول نمی‌تواند تنها از کتب روایی و تفسیری باشد؛ توجه به زمان و مکان نزول، راهی کلیدی برای درک سیر تدریجی تربیت اسلامی است؛ و پدیده نسخ نیز نشان‌دهنده پیوند نزدیک نزول قرآن با زمان و مکان است.

۳. پریشانی (۱۴۰۲). در مقاله‌ی « تحلیل روایت داستان موسی (ع) در قرآن بر مبنای مفهوم کرونوتوپ میخائیل باختین» براین باور است که قرآن کریم در بخش‌های مشترک و قابل تطبیق با تورات، از زمان و مکان سنجش‌پذیر و واقعی تبعیت نمی‌کند؛ اما در قسمت‌هایی از داستان موسی (ع) که منحصراً در قرآن روایت شده و در تورات وجود ندارد؛ مانند داستان موسی و خضر، زمان و مکان ویژگی رمزی و جادویی به خود می‌گیرند.

۴. جهانگیری سهروردی و تیموری (۱۴۰۲). در مقاله‌ی « بررسی مفهوم زمان در قرآن کریم با تأکید بر کاربست واژهٔ یوم». معتقدند که گذر زمان برای افراد و شرایط مختلف یکسان نیست. این مفهوم می‌تواند مسائل الهیاتی مانند معاد و عمر طولانی برخی معصومین را منطقی سازد؛ به ویژه با توجه به یافته‌های علمی که زمان را وابسته به حرکت هر شیء می‌دانند.

۵.فرهنگ نیا و تارم (۱۳۹۷). در مقاله‌ی «جماليات المكان في قصة النبي يوسف» به بررسی مکان‌ها و دلالت‌های آن‌ها در سوره، دیدگاه قرآن به مکان‌های مختلف و رابطه‌شان با انسان، و شناسایی موقعیت‌های گفت‌وگوهای میان یوسف و دیگر شخصیت‌ها پرداخته‌اند.

۶. سلیمانزاده نجفی و طهماسبی (۱۳۹۱) در مقاله‌ی «عناصر قصة موسى و الخضر الشخصية و الزمان نموذجاً» به بررسی پیوند میان شخصیت‌های داستان یوسف و سرنوشت آنان می‌پردازند و سپس با تأمل دقیق در واژگان، آیات و سبک بیانی قرآن، به کاوش عنصر زمان در این داستان می‌پردازند تا شیوه به‌کارگیری زمان و دلالت‌های آن را در سوره یوسف نشان می‌دهند.

باتوجه به پژوهش‌های پیشین در زمینهٔ داستان‌ها و سوره‌های قرآنی، این پژوهش که به بررسی و تحلیل کرونوتوپ در داستان لوط می‌پردازد، می‌تواند در نوع خود نوآورانه و بدیع باشد.

۳. چارچوب‌نظری پژوهش

مفهوم کرونوتوپ

کرونوتوپ در نظریهٔ باختین به معنای الگوی زمانی و مکانی و مجموعه مشخصه‌های زمان و مکان ارائه‌شده در هر نوع ادبی است (شمیسا، ۱۳۷۸: ۱۶۷). «در اندیشه میخائیل باختین، مفهوم محوری «دیالوگیسم» یا گفتگوگرایی است که بر پایه تعامل پویا میان آگاهی‌های متفاوت بنا شده است. به نظر او، برخورد و گفت‌وگو میان دیدگاه‌های ناهمگون و صدای‌های مستقل، شرط ضروری برای شکل‌گیری معنا و حیات فکری است؛ زیرا هیچ اندیشه‌ای در انزوا زنده نمی‌ماند و تنها در مواجهه با دیگری جان می‌گیرد و تحول می‌یابد. باختین باور دارد که «ذهن منفردِ «خود» زمانی بارور خواهد شد که بده‌بستانی بین‌الاذهانی با ذهنِ « دیگری» برقرار کند» (تودوروف، ۱۳۷۷: ۱۴۷). مکالمه‌گرایی باختین بر این اصل استوار است که هیچ کلامی در خلأ وجود ندارد؛ هر گفتار یا متنی همیشه در پاسخ به گفتارهای پیشین شکل می‌گیرد و خود را در برابر زمینه‌های اجتماعی و تاریخی اطرافش تعریف می‌کند. «یکی از خصایص برجسته مکالمه‌گرایی تمرکز آن بر این حقیقت است که هر متنی در هر قسمت از وجودش در موقعیت زمانی و مکانی خاصی قرار دارد که این رابطه نیز از محیط تاریخی و اجتماعی‌ای که آن متن در آن خلق شده است، قابل فهم خواهد بود» (Holquist, 2002:138).

در نظریه باختین، زمان و مکان نقش کلیدی دارند. این دو عامل مستقیماً تعیین می‌کنند که در یک موقعیت خاص، چه چیزی می‌توان باید گفت. «بنابراین بررسی عناصر زمانی و مکانی درون متن از اهمیت خاصی برخوردار است. باختین معتقد است هر انسان که در گفت‌و گو با جهان است به لحاظ جایگاه بی‌بدیل زمانی و مکانی‌اش در هستی باید پاسخی معنادار به جهان ببخشد» (Vide: Bakhtin, 1993: 7).

کرونوتوپ در دو بخش معنا می‌یابد آنگونه که گفته شده؛ «کرونوتوپ یکی از معدود واژه‌های غیرروسی است که باختین برگزیده است. این واژه برگرفته از ترکیب دو لغت یونانی کرونوس به معنای زمان و توپوس به معنای مکان است. هولکوییست براین باور است که همین خاص بودن نام کرونوتوپ گواهی بر منزلت این مفهوم نزد باختین دارد« (Vide: Holquist, 2002: 107).

باختین در آغاز مقاله «اشکال زمان و کرونوتوپ در رمان» (جستار سوم از کتاب تخیل مکالمه‌ای) چنین می‌نویسد: «پیوند ذاتی روابط زمانی و مکانی که در ادبیات هنرمندانه بیان می‌شوند، را کرونوتوپ می‌نامیم» (Bakhtin, 1981: 84). کرونوتوپ در نظریه باختین پیوندی ناگسستنی با واقعیت تاریخی و مسائل واقعی زندگی دارد. این مفهوم، که به عنوان ابزاری ادبی است، در واقع از تجربیات اجتماعی و تاریخی واقعی برگرفته شده و با آن‌ها درهم آمیخته است؛ به گونه‌ای که گفت‌وگو در ادبیات را در بستر همین واقعیت‌های ملموس شکل می‌دهد و معنا می‌بخشد. آنگونه که بیان شده است؛ «وحدت هنری اثر ادبی در پیوند با واقعیت بالفعل از طریق کرونوتوپ آن تعیین می‌شود» Colington, 2001: (228).

شایان ذکر است که درکرونوتوپ، فکر و اعمال انسان، وابسته به موقعیت زمانی و مکانی است چنانکه گفته شده؛ «کرونوتوپ به میزان زیادی تعیین‌کننده تصویر انسان در ادبیات است» (Bakhtin, 1981: 85). بنابراین« ماهیت زمان و مکان و همچنین نسبت آن‌ها با یکدیگر، مورد مطالعه قرار می‌گیرد» (مقدادی، ۱۳۹۳: ۳۱۷).

کرونوتوپ اثر ادبی را از انزوای شخصی خارج می‌کند؛ بدین معنا که آن را وارد گفت‌وگوی گسترده‌تری می‌کند تا بستری مشترک ایجاد کند که آثار ادبی مختلف بتوانند با هم ارتباط بینامتنی برقرار کنند. یا به سخنی دیگر: «باختین ارتباط کرونوتوپی را میزانی برای ارتباط فرامتنی اثر می‌داند؛ زیرا اثر با مکان و زمانی که به آن تعلق دارد، از محدودهٔ

شخصی خارج می‌شود. همچنین کرونوتوپ دو جنبهٔ دنیای واقعی و دنیای خیالی دارد (نامورمطلق، ۱۳۷۸: ۱۰۵).

این عنصر زبانی فقط در نقش تکنیکی ادبی نیست بلکه ارتباط مستقیمی با فرهنگ واقعی جامعه دارد و این پیوند انفکاک ناپذیر است؛ «کرونوتوپ‌ها تنها فنون ادبی یا تمهید محسوب نمی‌شوند؛ کرونوتوپ‌های متون ادبی از محیط فرهنگی که از آن برخاسته‌اند، جدایی‌ناپذیرند» (Holquist,2002: 108).

گفتنی است هیچ اثری در خلأ بوجود نمی‌آید و دائماً ردپای زمان و مکان واقعی خودش را همراه دارد.« هر متن صرفاً درون شبکه‌ای از مکالمه‌های پاسخگو اتفاق می‌افتد، ضمن اینکه هیچ محصول فرهنگی‌ای خارج از زمان و مکان تاریخی خاص وجود ندارد (Haynes, 2002: 299).

به این اعتبار «برخلاف رویکردهای فرمالیستی و ساختارگرایی به زمان و مکان در روایت، در نظریه باختین این دو مقوله وحدت بنیادینی را می‌سازند که به منزله ادراک انسان از واقعیت روزمره‌اش قلمداد می‌شود» (Borghart & Bemong, 2010: 3).

آنچه حائز اهمیت است این است که زمان و مکان خودشان معنا را می‌سازند؛ به بیان ساده‌تر اینکه زمان و مکان روی اینکه چه معنایی از متن برداشت می‌شود، تأثیر می‌گذارد و این معنا برای هر نویسنده و خواننده در زمان و مکان خودش متفاوت می‌شود: «آنچه زمان و مکان از منظر باختین را از نگاه‌های مرسوم از این دو مقوله در متون ادبی متمایز می کند، نقش معنایی کرونوتوپ است. منظور از نقش معنایی این است که عناصر زمانی و مکانی در متن تعیین‌کننده معنا هستند؛ به‌این صورت که نویسنده، متن را در موقعیت زمانی و مکانی خاص خود می‌نویسد یا به عبارت گویاتر از دل تجربه زیسته‌اش جهانی خلق می‌کند و خواننده نیز معنای همان متن را در دوره زمانی و مکانی خود و با تجارب زیسته خود و زمانه‌اش می‌خواند و متعاقب آن بازآفرینی می‌کند (Keunen, 2000: 7).

براین‌اساس کرونوتوپ‌ها تعیین می‌کنند که چه چیزهایی در یک داستان ارزشمند و مهم هستند و چه چیزهایی بی‌ارزش یا کم‌اهمیت هستند. «کرونوتوپ‌ها حدود و ثغور شاخص‌های ارزش را برای باختین معلوم می‌سازند» (Morson & Emerson, 1990: 272).

«یکی از این کرونوتوپ‌ها قادر است به کرونوتوپ غالب در اثر مبدل شده، سایر کرونوتوپ‌ها را تحت پوشش خود درآورد» (Bemong &Borghart, 2010: 7). به باور باختین؛ زمان و مکان با هم گره خورده‌اند؛ و هر آنچه در این جهان می‌باشد، کرونوتوپیک هستند و زندگی واقعی برپایهٔ ترکیب زمان و مکان استوار است و بنابر ایدهٔ باختین ادبیات و زندگی واقعی کاملاً به هم متصل هستند. لذا باختین باور دارد که «این مکالمه کرونوتوپ‌ها وارد جهان مؤلف، اجراکننده و یا مخاطبان می‌شود، با یقین به اینکه تمام این جهان‌ها کرونوتوپیک هستند» (Vide: Bakhtin, 1981: 253).

بنابراین داستان حضرت لوط (ع) یکی از قصص قرآنی است که در آن مفهوم کرونوتوپ باختین، که پیوستگی ناگسستنی زمان و مکان را در ساختار روایی توصیف می‌کند، در این داستان نقش تعیین‌کننده‌ای دارد و معنای عمیق‌تری به روایت می‌بخشد. پایهٔ این داستان، واقعیتی تاریخی است و همین واقعیت، چارچوب اصلی زمان و مکان را پدید می‌آورد. این دو عنصر زمان و مکان نه تنها ساختار معنایی داستان را تشکیل می‌دهند، بلکه تصویر شخصیت حضرت لوط (ع) را نیز تعریف می‌کنند. آنگونه که لوط در بستر زمانی و مکانی خاص یعنی جامعه‌ای فاسد و شهری در آستانهٔ نابودی ظاهر می‌شود و همین زمینه‌ای است که شخصیت او را در چارچوب ادبیات باختین معنا می‌بخشد. از این‌رو؛

کرونوتوپ نه تنها واقعیت تاریخی قوم لوط را بازنمایی می‌کند، بلکه لایه‌های گفتگومحور متن را نیز آشکار می‌سازد. به همین دلیل؛ داستان لوط در هر دوره و برای هر مخاطبی با توجه به زمان و مکانی که زیست می‌کند؛ می‌تواند به لایه‌های پنهان معنا رسوخ کند؛ زیرا زمان و مکان در هر روایتی نقش اساسی دارند و جدایی‌ناپذیرند و همین هم‌پوشانی و درهم‌تنیدگی است که داستان را پیچیده و عمیق می‌سازد. و در نهایت؛ کرونوتوپ در این داستان؛ فراتر از اینکه یکی از برهه‌های تاریخی را زنده می‌کند، در زمان و مکان هر خواننده‌ای دوباره زنده می‌شود و معنای تازه‌ای می‌یابد.

٤. بحث و بررسی کرونوتوپ آستانه در داستان لوط (ع)

کرونوتوپ آستانه، که اساساً مفهومی از گذار و تحول است، در داستان قرآنی لوط به گونه‌ای ظاهر می‌شود که عناصر زمانی یا مکانی آن تا مرز نهایی پیش می‌روند. این مرز، تعیین‌کننده سرنوشت است و می‌تواند جهتی مثبت مانند نجات یا منفی مانند هلاکت داشته باشد. لحظه تعیین‌کننده در این کرونوتوپ، اوج بحران را تشکیل می‌دهد، جایی که کلمات و مفاهیم کلیدی با معنای خود، این آستانه و گذار را شکل می‌بخشند. کرونوتوپ‌ها خود دارای مراتب و درجاتی هستند؛ آستانه می‌تواند از سطوح ضعیف تا قوی تغییر کند، شبیه به رشته‌ای محکم که با ضربه اولیه به شخصیت داستان آغاز می‌شود و گام به گام به مرز نزدیک‌تر شده، تا به لبه بحران می‌رسد. در واقع، کرونوتوپ آستانه همان مرز نهایی است که در آن لحظه سرنوشت‌ساز، زمان و مکان در هم می‌آمیزند و یکی می‌شوند. البته، گاه فشار زمان بر مکان غالب است و گاه مکان بر زمان، اما این پیوند، نقطه اوج تحول را رقم می‌زند. در چنین شرایط بحرانی، انتخاب و تصمیم‌گیری است که اوج فشار را می‌شکند و مسیر را تغییر می‌دهد. در داستان لوط، الگوی کرونوتوپ آستانه به وضوح قابل مشاهده است و نشان‌دهنده گذار از مهلت به حکم الهی، از گناه به عدالت، و از نابودی به نجات است.

حال در آیات مربوط به داستان حضرت لوط (ع) در سوره شعراء (آیات۱۶۴-۱۶۰) کرونوتوپ آستانه را بررسی می‌کنیم:

﴿كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ ﴾ **(۱۶۰)** ﴿إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴾ **(۱۶۱)** ﴿ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴾ **(۱۶۲)** ﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ﴾ **(۱۶۳)** ﴿وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴾ **(۱۶۴)**. (سوره شعراء، آیات ۱۶۰-۱۶۴).

کرونوتوپ آستانه در این آیات، لحظه‌ای پرتنش و انفجاری است که به باور باختین زمان غلیظ می‌شود و جریان عادی زندگی را مختل کرده و به لحظه‌ای تعیین‌کننده دگرگون می‌کند. جریان زمان در اینجا پیوسته نیست بلکه به صورت لحظه‌ای ظاهر می‌شود که با فشار اخلاقی و الهی شدت می‌گیرد؛ قوم لوط با هشداری ناگهانی مواجه می‌شوند که کل سرنوشتشان را در یک نقطه متمرکز می‌کند. این تراکم زمانی، مکان را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. که در این باب کریستوا می‌گوید: «در کرونوتوپِ هنرمندانه ادبی، نشانگرهای زمان و مکان در یک کلیت عینی و به دقت اندیشیده شده ادغام می‌شوند. در این فرایند زمان غلظت می‌گیرد و رؤیت‌پذیر می‌شود. در مقابل مکان از زمان بارور می‌شود و به حرکت زمان در طرح داستان و تاریخ پاسخ می‌دهد» (کریستوا، ۲۰۰۲الف: ۵۵).

شهر قوم لوط که به عنوان فضای بسته و فاسد تصویر شده به آستانه‌ای مرزی تبدیل می‌شود، جایی که مرز میان اطاعت الهی و عذاب قریب‌الوقوع کشیده شده است. اما غلبگی زمان بر مکان واضح است، زیرا مکان صرفاً بستری برای بروز بحران زمانی است. همچنان‌که گفته شده: «زمان و مکانی را که در آن عمل داستانی صورت می‌گیرد، «صحنه»

می‌گویند و در هر روایت، کارکردی جداگانه دارد. گاهی صحنه ممکن است اثری بسیار نیرومند بر شخصیت‌های داستان داشته باشد، یا بازتاب عمل و شخصیت‌های روایت باشد و یا متضمن معنایی عمیق و گسترده باشد (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۴۵۰- ۴۴۹).

مرکز آستانه کرونوتوپ؛ لحظه‌ای است که لوط به عنوان پیامبر و رسول خدا، با قوم خود مستقیماً مواجه می‌شود و آنان را در برابر انتخابی وجودی قرار می‌دهد. آوردن «تَتَّقُونَ »، «فَاتَّقُوا اللَّهَ» آستانه‌ی تقوا را نشان می‌دهد و نقطه مرز بین هدایت و گمراهی، ایمان و کفر است که تکرار دوباره آن در فاصله‌ی کوتاه افزون بر تأکید بلاغی، تغییر معنایی را ایجاد می‌کند و دعوت لوط را به تصمیم‌گیری نهایی تبدیل می‌کند که آغاز آستانه است؛ ورود زمان با کلمه «إِذْ» سخن لوط را به عنوان گذرگاهی اخلاقی نشان می‌دهد. در اینجا، مکان یعنی همان جامعه قوم لوط به آستانه‌ای تبدیل می‌شود که لوط از درون آن به عنوان «أَخُوهُمْ» یا برادرشان سخن می‌گوید، اما همچنان زمان هشدار غالب است و قوم را به تصمیم‌گیری فوری ملزم می‌سازد. کرونوتوپی که نقش آستانه‌ای اعتماد و تصدیق رسالت را نشان می‌دهد، در عبارت «رَسُولٌ أَمِينٌ» نهفته است که تأکید بر امانت‌داری لوط و انکارش برابر با تکذیب کل رسالت است و «أَطِيعُونِ» آستانه‌ی اطاعت عملی است که مرز بین ورود به ایمان و ماندن در تکذیب را بیان می‌کند؛ همچنانکه در آیه «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ» زمان بحران با فرمان مستقیم به تقوا و اطاعت، قوم را در زاویه‌ای متفاوت قرار می‌دهد. مکان، اینجا تنها زمینه‌ای برای این فرمان است، اما زمان غالب باقی می‌ماند؛ زیرا این لحظه تعیین‌کننده کل سرنوشت قوم را رقم می‌زند.

همچنین در ادامه (آیات۱۷۵-۱۷۳) از سورهٔ شعراء مورد بررسی قرار گرفته است:

﴿وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ﴾ **(۱۷۳)** ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴾ **(۱۷۴)** ﴿ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴾ **(۱۷۵) (شعراء).**

در این نوع کرونوتوپ، زمان غالب است اما به گونه‌ای جهت‌دار و روبه پایان در حرکت است، سیر زمان بازگشت‌ناپذیر است و به لحظه‌ای ویران‌کننده ختم می‌شود. مکان نیز از وضعیت سکونت و حیات خارج گردیده و به نابودی مطلق درمی‌آید. در آیه ۱۷۳ «وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ» لحظه دقیق اجرای عذاب را نشان می‌دهد و زمان اینجا به نقطه‌ای بی‌بازگشت رسیده است؛ هشدارهای پیشین که در آیات قبلی بود پایان یافته و اکنون لحظهٔ قضاوت و ویرانی فرا رسیده است. باید گفت: «اگرچه در روایات نوشتاری، شرح و بسط زمینهٔ داستانی نسبت به واقعه و شخصیت لزوم کمتری دارد، ایجاد زمینهٔ داستانی روشن و مشخص برای بیشتر خوانندگان اولویت روان‌شناختی بسیاری دارد. هنگام خواندن روایت دوست داریم بدانیم کجا هستیم و به دنبال نشانه‌های زمانی و مکانی واضحی از زمان و مکان یک واقعه هستیم» (تولان، ۱۳۸۶: ۱۶۵-۱۶۴).

آنچه که در این آیات بر دیگر کرونوتوپ‌ها سایه انداخته «مَطَرًا / مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ» است که مؤید آستانه‌ی کرونوتوپی عذاب است و قوی‌ترین آستانه را تشکیل می‌دهد؛ چراکه مرزی بین زمان دعوت گذشته و هلاکت است و تکرار دوبار در یک آیه با تأکید بلاغی توأم می‌باشد. همچنین کلمه « مَطَرًا » که در ظاهر طبیعی است اما با توصیف « فَسَاءَ » توأم شده است که زمان را به لحظه‌ای ویرانگر تبدیل می‌کند که دیگر هیچ مجالی برای توبه باقی نگذاشته است. مکان به عنوان فضای ویران‌شده است آنگونه که شهر قوم لوط که پیش‌تر فضای زندگی و گناه بود، در این لحظه به مکانی کاملاً نابودشده تبدیل می‌شود. باران سنگ؛ مکان را از حالت سکونت خارج کرده و حال، ویرانی مطلق به خود گرفته ست. مکان دیگر

قابل زیست نیست و تنها بقایای آن به عنوان نشانه باقی مانده است که «آیَةً» همان آستانه‌ی نشانه‌شناسی است که گذار از واقعه‌ای تاریخی به درسی عبرت‌آموز برای نسل‌های بعدی است و این دگرگونی مکان، تحت سیطرهٔ زمان پایان‌محور قرار دارد و با آستانه‌ی الهی«الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ» که مرز بین قدرت و رحمت است خاتمه می‌یابد.

در زیر،آیات۳۴-۲۸ از سوره عنکبوت مربوط به داستان لوط (ع) آورده شده است:

﴿وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ﴾ **(۲۸)** ﴿أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَتَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَتَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ الْمُنْكَرَ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴾ **(۲۹)** ﴿ قَالَ رَبِّ انْصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ ﴾ **(۳۰) (عنکبوت).**

در آغاز کلام « إِذْ » نشان‌دهندهٔ ورود به لحظهٔ بحرانی داستان است که گفت‌وگوی لوط با قومش را به تصویر می‌کشد بدین‌سان که ایجاد گذار زمانی از گذشته به بحران فعلی است و در این آیات، زمان غالب است، مکان به عنوان بستری ثابت عمل می‌کند، اما زمان روندی تاریخی در پیش دارد و زمان حال فاسد و آینده قریب‌الوقوع عذاب عامل اصلی روایت است. زمان گذشته منبعی تاریخی است و زمان حال به عنوان لحظه مواجهه و بحران توصیف می‌گردد، و آینده به عنوان تهدید تحول‌آمیز عذاب پیش‌بینی می‌شود. این غلبه زمان، داستان را به سمت موقعیتی متحول سوق می‌دهد، جایی که مکان تنها بستری برای بروز این زمان‌بندی بحرانی است.

چنان‌که گفته شده: «زمان در سیر حوادث داستانی و رشد و نمو آن تأثیر بسزایی دارد. خارج شدن قصه از محدودهٔ زمان سبب می‌شود که حادثه را عاری از حرکت و زندگی گرداند. آن را به درختی تبدیل می‌کند که از ریشه هایش جدا شده است. چنین درختی شاخ و برگ نمی‌گستراند و ثمره نمی‌دهد. از این‌رو، داستان موفق به عنصر زمان توجه خاصی نشان داده، به تناسب فضا و سبک، آن را پررنگ یا کم‌رنگ می‌کند. البته این امر به این معنا نیست که به کارگیری عنصر زمان و بهره‌گیری آن در داستان‌نویسی قاعدهٔ مشخص و یا اسلوب شناخته شده‌ای داشته باشد. زمان تنها به مانند ابزاری در دست هنرمند است که متناسب با ویژگی حوادث داستان، رنگی از زمان را به کار می‌گیرد (الخطیب، ۱۹۷۵: ۸۳).

آیه تأکید می‌کند که عمل قوم لوط در تاریخ بی‌سابقه است و اولین بار در تاریخ جهان رخ می‌دهد که تازگی تاریخی، زمان را به عنوان عاملی که همه‌چیز را تغییر می‌دهد و متحول می‌سازد و به داستان وارد می‌نماید همچنانکه تکرار «قَالَ» برای لحظات گفتاری لوط با قوم و سپس با خدا نمود می‌یابد که نقش آستانه‌ای بر تغییرات گفتمانی دارد. وضعیت بحران به گونه‌ای است که؛ لوط قوم را با اعمالشان مواجه می‌کند که در فضاهای روزمره و عمومی رخ می‌دهد و بر عمل فعل«لَتَأْتُونَ» تمرکز دارد، که دال بر استمرار و تداوم عمل قوم است. طبرسی می‌گوید: «همچنین در این آیه افزون‌بر عمل ناپسند لواط، دو عمل دیگر؛ یعنی راهزنی و ارتکاب آشکار منکر نیز برایشان اثبات شده است» (طبرسی، ۱۳۷۲: ۴۴۰/۸). و در حالی که مکان به عنوان نقاطی مانند راه و مجالس نماد فساد جمعی است. این ادغام، لحظه آستانه را می‌سازد، جایی که تصمیم اخلاقی باید گرفته شود که مکان «سبیل» به معنای راه، و «نادیکم» به معنای مجالس عمومی با زمان حال ادغام می‌شود تا بحران اخلاقی را برجسته کند. مفسرین در ذیل عبارت «و تقطعون السبیل» به مسألهٔ «بخل اهالی سدوم اشاره نموده و اینکه به خاطر این خصلت مذموم، راه را بر کاروانیان بسته و مانع عبور آنها می‌شدند برای ترساندنشان، عمل قبیح لواط را بر عده‌ای روا می‌داشتند تا از خود منزجرشان کرده و هرگز از آنجا عبور نکنند» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۱۶/ ۲۵۴). زمان در اینجا غالب است؛ زیرا تمرکز روی تکرار و تداوم عمل فعلی است. پاسخ قوم که دعوت به عذاب و دعای لوط است زمان را در جهت آینده متحول سوق می‌دهد. «ائْتِنَا بِعَذَابِ» بیان چالش مستقیم قوم

است که لحظهٔ آستانه‌ای تصمیم‌گیری نهایی و درخواست عذاب الهی است، نماد گذار از گناه به مجازات و نقش آستانه‌ای قوی به دلیل پیش‌بینی نابودی است و همچنان زمان غالب می‌ماند زیرا روایت بر انتظار عذاب و یاری الهی متمرکز است که این کرونوتوپ را کامل می‌کند، زیرا لحظه بحران؛ آستانه‌ای بین حال و آینده است و مکان تنها بستری برای این تحول زمانی است.

﴿وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُو أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ ﴾ **(۳۱)** ﴿ قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ﴾ **(۳۲)** ﴿ وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنَجُّوكَ وَأَهْلَكَ إِلَّا امْرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ﴾ **(۳۳)** ﴿إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾ **(۳۴)**. (سوره عنکبوت، آیات ۳۴-۳۱).

در این آیات، ورود فرشتگان، اعلام هلاکت و نجات، آستانه‌ی گذار از فساد به عدالت را ترسیم می‌کند. قریه به عنوان فضای فساد و هلاکت نقش ثانویه‌ای دارد. گذشته قوم بستر ظلم و فسق بازنمایی می‌شود، حال به عنوان لحظه ورود فرشتگان و مواجهه بحرانی توصیف می‌گردد، و آینده به عنوان هلاکت قریب‌الوقوع و نجات پیش‌بینی می‌شود. عنصر زمان حس اضطرار و تصمیم‌گیری الهی را برمی‌انگیزد. لحظه ورود فرشتگان به ابراهیم و اعلام هلاکت؛ این لحظه آستانه اولیه را می‌سازد، جایی که زمان از حالت عادی به سمت بحران سوق داده می‌شود. ورود فرشتگان با بشارت و اعلام هلاکت ادغام می‌گردد، و مکان قریه به عنوان فضای نمادین ظلم معرفی می‌شود. زمان گذشته در «کانوا ظالمین» دلالت بر قطعیت فعل است که قوم در گذشته به گناه و فساد مرتکب شده‌اند.

این ادغام زمان و مکان بحران را به تحول اخلاقی تبدیل می‌کند؛ جایی که ابراهیم به عنوان واسطه عمل می‌کند. ورود «لَمَّا جَاءَتْ» حس اضطرار ایجاد می‌کند و نشان‌دهندهٔ لحظه ورود فرشتگان که همان گذار زمانی از یک وضعیت به وضعیت بحرانی است و بخشی از آیه «إِنَّا مُهْلِكُو أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ» اعلام مستقیم هلاکت قریه است یعنی نقطهٔ آستانه‌ی نابودی کامل و جایی که زمان تصمیم الهی، نهایی می‌شود و مکان قریه به آستانه مجازات تبدیل می‌گردد. ابراهیم دغدغه خود را بیان می‌کند و فرشتگان پاسخ می‌دهند، که این نقطه آستانه را به سطح فردی می‌برد که لحظه گفتگو مرز بین نگرانی حال و نجات آینده را ترسیم می‌کند که در اینجا لحظات سرنوشت‌ساز را نشان می‌دهد، جایی که تصمیم الهی بحران را فیصله می‌دهد و «نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ» که آستانه‌ی جدایی سرنوشت‌هاست و نقطهٔ غیرقابل بازگشت برای افراد خانواده لوط که همسرش می‌باشد. مکان؛ نقش فرعی و کم اهمیت دارد. ورود فرشتگان به لوط و آرامش‌بخشی؛ این خود نوعی بحران فردی است، جایی که لوط احساس اضطراب شدید می‌کند اما فرشتگان او را آرام می‌کنند که این گفتگوی فوری آستانه را می‌سازد که بحران روانی را برجسته می‌کند که در بخش «سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا » آستانه‌ی روانی و عاطفی لوط را آشکار می‌کند که در مرز فروپاشی روانی قرار دارد. معنی تحت‌اللفظی «ضَاقَ ذَرْعُهُ » این است که: «اندازه‌گیری‌اش تنگ آمد و از این جمله فروماندن و ناچار ماندن اراده می‌شود» (قرشی، ۱۴۱۲: ۳/ ۱۳). همان‌طورکه باختین کرونوتوپ آستانه را اغلب با بحران‌های درونی مرتبط می‌داند و «لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ » گذر از ترس و اندوه به آرامش و یقین نجات است که لحظهٔ تغییر وضعیت روحی را نمایان می‌کند و «انَّا مُنَجُّوكَ وَأَهْلَكَ إِلَّا امْرَأَتَكَ» با تکرار دوبارهٔ نجات، آستانهٔ نهایی جدایی سرنوشت‌ها را به لوط خطاب می‌کند که در پایان «إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ

الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ» اعلام قطعی فرود عذاب است که آستانه‌ی نهایی و غیرقابل‌بازگشت کل قوم یعنی به عبارتی گذر از هشدار به اجرای مجازات است.

در سوره حجر (آیات ۶۱-۷۴)، توصیفات دقیق‌تر و جزئی‌تری از کرونوتوپ آستانه در داستان حضرت لوط (ع) ارائه شده است:

﴿فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ ﴾ **(۶۱)** ﴿قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ ﴾ **(۶۲)** ﴿قَالُوا بَلْ جِئْنَاكَ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ ﴾ **(۶۳)** ﴿ وَأَتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ﴾ **(۶۴)** ﴿فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ ﴾ **(۶۵)** ﴿ وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَؤُلَاءِ مَقْطُوعٌ مُصْبِحِينَ ﴾ **(۶۶)** ﴿وَجَاءَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ﴾ **(۶۷) (سوره حجر).**

ورود فرشتگان «فلما جاء آل لوط المرسلون» مرز نمادین مکان خانه را نشان می‌دهد و لوط را در موقعیت تصمیم‌گیری برگشت‌ناپذیر قرار می‌دهند و سرنوشت لوط را تغییر می‌دهد. به گونه‌ای که « فَلَمَّا جَاءَ » نشان‌دهندهٔ لحظهٔ ورود فرشتگان به خانواده لوط است که آستانه‌ی گذار از وضعیت عادی به بحران یا عذاب الهی است که زمان ناگهانی و خانه لوط برای ایجاد تنش اولیه آغاز زنجیرهٔ تغییرات است. مکان خانه لوط، به عنوان آستانه مرکزی، مرز عینی و ذهنی بین داخل خانه که امنیت الهی و مهمان‌نوازی است و خارج از آن یعنی شهری فاسد و قوم انکارکننده را تعریف می‌کند؛ ورود فرشتگان این مرز را درهم می‌شکنند و با گفتن «قَالُوا بَلْ جِئْنَاكَ» آستانه‌ی گذار از ابهام ترس به توضیح مأموریت می‌باشند و در اینجا نقش آستانه‌ای قوی به جهت رفع بحران و ورود به مرحلهٔ اعلام حق را ایفا می‌کنند.

و دستور خروج شبانه را در آیه «فأسر بأهلک بقطع من اللیل... ولا یلتفت منکم أحد» دستور فرار شبانه؛ آستانه عملی نجات و گذار غیرقابل بازگشت از ماندن در شهر به خروج است و نقش آستانه‌ای قوی برای تأکید بر اقدام فوری و تغییری وجودی است. زمان در این روایت شبانه است، از لحظه ناگهانی ورود که شک قوم را فرامی‌خواند «جئناك بما کانوا فیه یمترون» تا پیش‌بینی عذاب صبحگاهی در آیه «دابر هؤلاء مقطوع مصبحین» که این درهم‌تنیدگی زمان سه‌گانه در یک نقطه تلاقی دارد و عذاب را به بُعدی فردی بسط می‌دهد. جایی که لوط از شک آغازین «إنکم قوم منکرون» به پذیرش حقیقت «أتیناك بالحق» گذر می‌کند که بدون مجال به اندیشه‌ورزی طولانی است. ادغام زمان و مکان در این کرونوتوپ، شب را زمانی تاریک و پرآشوب در خانه تبدیل می‌کند و «وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ» آستانه‌ی تصمیم نهایی الهی که ریشه‌کن کردن در صبح و گذار از هشدار به اجرای مجازات است و ترکیب زمان مصبحین و مکان برای نقطه غیرقابل بازگشت که نقش آستانه‌ای قوی به دلیل قطعیت الهی است.

﴿قَالَ إِنَّ هَؤُلَاءِ ضَيْفِي فَلَا تَفْضَحُونِ ﴾ **(۶۸)** ﴿ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ ﴾ **(۶۹)** ﴿قَالُوا أَوَلَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾ **(۷۰)** ﴿قَالَ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ﴾ **(۷۱)** ﴿لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾ **(۷۲)** ﴿فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ ﴾ **(۷۳)** ﴿ فَجَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ ﴾ **(۷۴)** (سوره حجر، آیات ۷۴-۶۸).

داستان در خانه لوط رخ می‌دهد، جایی که مهمانان داخل هستند و قوم لوط خارج از آن جمع شده‌اند « ضَيْفِي » کرونوتوپ مکان آستانه‌ای یا شخصیت‌های آستانه‌ای را نشان می‌دهد که خانه لوط به عنوان مرز حفاظت از مهمانان الهی در برابر گناه قوم است که گذاری از امنیت خانه به بحرانی اخلاقی را تداعی می‌کند. لوط در آستانه دفاع از مهمانانش ایستاده، و قوم در آستانه عبور از مرز اخلاقی که تعرض به مهمانان است. که در آیه ۶۸ « قَالَ إِنَّ هَؤُلَاءِ ضَيْفِي فَلَا

تَفْضَحُونِ» این مرز را برجسته می‌کند. لوط مهمانان را ضَيْفِي می‌نامد، که خانه را به عنوان فضای مقدس مهمان‌نوازی تعریف می‌کند، در حالی که قوم می‌خواهد این مرز را نقض کند. زمان در این آیات ناگهانی و بحرانی است یکی از ویژگی‌های کرونوتوپ آستانه باختین؛ زمان را به عنوان لحظه تصمیم توصیف می‌کند. روایت از شب زمان تاریکی و مست بودن قوم، «لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ» آغاز می‌شود که وضعیت آستانه را نشان می‌دهد که گذاری از هشدار به نابودی قریب‌الوقوع را مجسم می‌کند. و به سحرگاه «فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ» ختم می‌شود و «الصَّيْحَةُ» همان لحظهٔ ورود عذاب را نشان می‌دهد و «مُشْرِقِينَ» قوی‌ترین کرونوتوپ آستانه‌ای است که بر سایر کرونوتوپ‌ها سایه انداخته است که گذار از شب به روز اجرای حکم الهی و هلاکت را برجسته می‌کند.

در آیه ۷۰ «أَوَلَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ» به گذشته اشاره دارد که زمان را به عقب می‌کشد، در حالی که پیشنهاد لوط «هَؤُلَاءِ بَنَاتِي» لحظه‌ای از انتخاب اخلاقی است؛ «بَنَاتِي» در نقش عمل آستانه‌ست که تلاش نهایی لوط برای تغییر سرنوشت است که قوم از آن عبور نمی‌کند.

در اینجا، خانه لوط در شب و سحر به نقطه تلاقی تبدیل می‌شود؛ قوم «یعمهون» سرگردان و کورکورانه عمل می‌کنند، که نشان‌دهنده گیجی در آستانه است. در «فَجَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ» مرز مکانی نابودی است و گذار از ساختار شهری به ویرانه‌ست و با زمان ناگهانی عذاب صَيْحَة در مشرقین همخوانی دارد، و کرونوتوپ را به عنوان لحظه تحول برگشت‌ناپذیر تثبیت می‌کند.

کرونوتوپ آستانه اغلب با دیالوگ همراه است در اینجا گفتگوی لوط و قوم (آیات ۶۸-۷۱) دیالوگی ناکام است، که بحران اجتماعی را برجسته می‌کند؛ قوم از آستانه اخلاقی عبور نمی‌کند، بلکه در آن غرق می‌شود.

آیات (۸۴-۸۰) مربوط به داستان حضرت لوط (ع) در سوره اعراف نیز به شرح زیر است:

﴿وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ﴾ **(۸۰)** ﴿ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ ﴾ **(۸۱)** ﴿وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ ﴾ **(۸۲) (سوره اعراف).**

در این آیات لوط به قوم خود هشدار می‌دهد درباره عمل زشت همجنس‌گرایی که پیشینه‌ای در جهان ندارد، و آنها را به اسراف متهم می‌کند. پاسخ قوم، رد این هشدار و پیشنهاد بیرون راندن لوط و پیروانش از شهر است، با تمسخر قوم به اینکه قوم لوط به عنوان پاکیزه‌خواهان هستند؛ مواجه شد. این بخش، مواجهه اخلاقی را نشان می‌دهد که پیش‌درآمدی بر داوری الهی و نابودی شهر است و روایت گفتگومحور و بحران‌محور است. یکی از مشخصه‌های بارز شیوهٔ روایت‌گری در قرآن، آغاز ناگهانی و غافلگیرکنندهٔ داستان‌هاست «منظور از عنصر ناگهانی این است که خوانندهٔ داستان با رخدادی در یک حالت ناگهانی و غیرمترقبه مواجه می‌شود» (قطب، ۱۳۵۹: ۱۴۵). در این بخش «إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ» کرونوتوپ زمانی که لحظهٔ گفتگو لوط با قوم که آغازی بحرانی اخلاقی است را بیان می‌کند یعنی گذار از سکوت به دعوتی که مرز پذیرش یا رد پیام الهی است. از دیدگاه مفسرین «فاحشه در آیه مورد بحث، رابطهٔ نامشروع با مردان است که در اصطلاح لواط یا همجنس بازی نامیده می‌شود» (جوادی آملی، ۱۳۹۲، ۲۹/ ۳۸۵-۳۸۴).

در این کرونوتوپ، زمان به صورت لحظه‌ای و بدون مدت طولانی ظاهر می‌شود. مانند نقطه بحران اخلاقی که لوط قوم را مواجه می‌کند و پاسخ آنها نقطه عطفی برای نابودی قریب‌الوقوع است که با ورود به این بخش «أَخْرِجُوهُمْ مِنْ

قَرْيَتِكُمْ» که عمل و مکان آستانه را تعیین می‌کند بدین گونه که آستانه جدایی اجتماعی را نشان می‌دهد که تصمیم سرنوشت‌ساز برای طرد لوط است؛ چراکه قریه فضای بحران اخلاقی و گناه را نشان می‌دهد و نقطه گذار از امنیت ظاهری به نابودی قریب‌الوقوع است و لحظه‌ای که قوم تصمیم به طرد لوط و خانواده‌اش می‌گیرد که منجر به تغییر ناگهانی وضعیت می‌شود که در اینجا شهر به عنوان مکان محوری، با عمل بیرون کردن، نقطه اوج گذار است. پیشنهاد قوم برای اخراج لوط از شهر، دقیقاً نماد عبور از این آستانه است یعنی جایی که مکان به عنوان نقطه تحول عمل می‌کند و زمان در لحظه تصمیم می‌باشد. علامه طباطبایی در این زمینه می‌گوید: «أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ» این عبارت بر استهزاء حضرت لوط و خانواده او دلالت دارد و گرنه عمل خود را زشت نمی‌دانستند، تا دوری از آن نزاهت باشد» (طباطبایی، ۱۳۶۳: ۱۵/ ۵۳۸). که در فعل «يَتَطَهَّرُونَ» وضعیت آستانه‌ای را تعریف می‌کند که با تمسخر قوم توأم است که مرز اخلاقی بین گناه قوم و پاکی لوط و خانواده‌اش را بیان می‌کند و نماد تغییر ناگهانی در روابط اجتماعی است. در این کرونوتوپ، مکان شهر غالب است و زمان ثابت به نظر می‌رسد، با زندگی روزمره‌ای که در گناه و اسراف گیر افتاده است. شهر قوم لوط به عنوان مکانی محدود توصیف می‌شود، جایی که گناه عمل زشت بی‌سابقه بخشی از هنجار اجتماعی است، و پاسخ قوم نشان‌دهنده مقاومت در برابر تغییر است این کرونوتوپ‌ها روایت را از حالت تاریخی خارج می‌کنند و به آن بُعدی اخلاقی می‌دهند.

﴿فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ﴾ **(۸۳)** ﴿وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ﴾ **(۸۴) (سوره اعراف).**

در اینجا، نجات لوط و خانواده‌اش نماد عبور از آستانه گناه به نجات است، در حالی که همسرش که از «غابرین» یا ماندگان است در سمت گناه باقی می‌ماند. «إِلَّا امْرَأَتَهُ » در نقش آستانه‌ی جدایی است یعنی مرز نهایی میان نجات لوط و اهلش و هلاکت زن لوط که به عنوان بازمانده در گناه باقی می‌ماند. «كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ» بیانگر مکان و وضعیت آستانه‌ای است که بازماندگان در شهر نابود شونده ماندند و نمادی از آستانه‌ای از نابودی است که مرز بین نجات و عذاب را می‌رساند که این عبارت مستقیماً آستانه جدایی نهایی را نشان می‌دهد که قوی‌ترین نقش آستانه‌ای را دارد آنگونه که مرزی مادی و ایمانی را تصویرسازی می‌کند مادی از جهت اینکه داخل آن شهر گناهکار است و ایمانی از جهت اینکه از گناه جدا می‌شود.

باران عذاب (مطر) لحظه‌ای فاجعه‌واری است که زمان را در یک رویداد ناگهانی فشرده می‌کند، بدون توالی طولانی و مکان شهر قوم لوط را به آستانه نابودی تبدیل می‌کند. این کرونوتوپ با ایدئولوژی قرآنی همخوان است، جایی که آستانه نه تنها خروج از شهر بلکه اخلاقی است. مرز بین ایمان و کفر، نجات و هلاکت است. در این کرونوتوپ، مکان شهر کوچک و بسته غالب است و زمان ثابت به نظر می‌رسد، اما اینجا شهر به نماد فساد و پایان چرخه گناه تبدیل می‌شود که در «وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا» لحظهٔ ورود عذابی است که به صورت سنگ باران که به عنوان عمل آستانه‌ای ناگهانی است که گذار به هلاکت کامل را نشان می‌دهد و شهر صحنه تحول ناگهانی است.

«قوم لوط قومی سرکش و لجوج و دارای اخلاقی فاسد و باطنی ناپاک بودند؛ از انجام هیچ معصیتی پرهیز نمی‌کردند و در اعمال ناشایستی که انجام می‌دادند، نصیحت‌پذیر نبودند. این قوم در فسق و فجور و زشتی سیرت کم‌نظیر بودند. دزدی و راهزنی و خیانت‌کاری را پیشهٔ خود ساخته بودند. ایشان دین و آیینی نداشتند که مانع اعمال ناپسندشان شود و هرگز از ستمکاری شرمگین و سرافکنده نمی‌شدند. دل‌های آنان آلوده به مفاسد بود و هر روز جنایت و عمل ناشایست

تازه‌ای مرتکب می‌شدند تا جایی که عمل ناشایستی را که قبلاً کسی مرتکب نشده بود، برگناه پیشین خود افزودند» (بی‌آزار شیرازی، ۱۳۸۰: ۳۹۳).

در این آیات، مکان غالب است. تمرکز روایی بر شهر به عنوان صحنه عذاب و نابودی است جایی که باران بر قوم در شهر فرود می‌آید و همسر لوط در آن باقی می‌ماند، نماد تعلق به مکان گناه است. شهر به عنوان ظرف فساد و داوری الهی عمل می‌کند، و نجات لوط مستلزم خروج از آن است. و در پایان «فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ» که همان کرونوتوپ آستانه‌ی نهایی است و عاقبت مجرمان و لحظهٔ تأمل در مرز سرنوشت را به تصویر می‌کشد که درسی از عبرت از آستانه‌ی هلاکت است. حال آنکه در نظریه باختین؛ آستانه همیشه با تصمیم‌گیری سرنوشت‌ساز و تغییرناگهانی یعنی همین خروج و ماندن در این آیات توأم است و باران و عاقبت؛ نتیجهٔ این آستانه را نشان می‌دهند و بدون این جدایی؛ عذاب باران سنگ کامل نمی‌شود و این مرز، نقطهٔ اوج گذار است.

در سوره قمر (آیات ۳۳- ۳۴) نیز به داستان حضرت لوط (ع) به صورت مختصر اشاره شده است:

﴿كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالنُّذُرِ ﴾ **(۳۳)** ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ ﴾ **(۳۴) (قمر).**

آیات ۳۳-۳۴ سوره قمر بخشی از داستان لوط (ع) را روایت می‌کنند. علامه طباطبایی می‌گوید: «سورهٔ قمر، التفاتی از غیب به خطاب شده و روی سخن با قوم لوط است و غرض از التفات، توبیخ بیشتر است» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱۹/ ۸۱۹). تکذیب انذارها توسط قوم، فرود حاصب یعنی طوفان سنگ بر آنها، و نجات خانواده لوط در زمان سحر است. ادغام زمان و مکان در لحظه بحران نقطهٔ اصلی است. در این آیات، زمان در «سحر» یعنی لحظه پیش از طلوع، لحظهٔ گذار از تاریکی به روشنایی؛ متمرکز است، که نقطه عبور از گناه به نجات را نشان می‌دهد. مکان نیز به عنوان آستانه عمل می‌کند. شهر قوم لوط مرز بین هلاکت حاصب بر آنها و نجات نجات خانواده لوط است، جایی که عذاب فرود می‌آید و تحول رخ می‌دهد. در این راستا علامه طباطبایی می‌گوید: «نوع عذاب وارده بر قوم لوط (ع) با واژه «حَاصِبًا» توصیف شده است. در معنی «حَاصِبًا» گفته شده است به معنای باد تندی است که ریگ و شن و سنگ با خود بیاورد» (طباطبایی، ۱۳۶۳: ۱۹ /۶۰۰). و «نَجَّيْنَاهُمْ» در حکم عمل آستانه است یعنی نجات در لحظهٔ آستانه که گذار از خطر به رهایی است. باختین این کرونوتوپ را با رویدادهای ناگهانی و غیرقابل بازگشت مرتبط می‌داند، اینجا، تکذیب انذارها به عنوان مقدمه بحران عمل می‌کند، و حاصب لحظه فاجعه است که روایت را از وضعیت ثابت یعنی گناه قوم به تحول الهی یا همان هلاکت و نجات می‌برد. این کرونوتوپ ایدئولوژی قرآنی را بازتاب می‌دهد، جایی که آستانه نه تنها فیزیکی بلکه اخلاقی است آنگونه که مرز ایمان و کفر، با نجات خانواده لوط به عنوان عبور موفق است. در اینجا؛ مکان شهر به نماد فساد جمعی تبدیل می‌شود، و زمان سحر چرخه‌ای اخلاقی را پیشنهاد می‌کند آنگونه که از شب گناه به صبح نجات می‌رسد که پایان‌محور است.

در چارچوب نظریه باختین، چنین کرونوتوپ آستانه‌ای همواره با تصمیم‌گیری سرنوشت‌ساز، تغییر ناگهانی وضعیت و مرز میان دو جهان یعنی زندگی و مرگ همراه است؛ و اینجا دقیقاً همین رخ می‌دهد. سحر به‌عنوان عنصر محوری و حساس‌ترین بخش این کرونوتوپ عمل می‌کند؛ زیرا بدون این زمان خاص، شهر تنها یک مکان معمولی باقی می‌ماند، اما ورود سحر آن را به لحظه تعیین‌کننده و آستانه‌ای تبدیل می‌کند. در زبان قرآن، این سحر نماد پایان مهلت، نزدیکی قیامت و لحظه اجرای حکم الهی است.

۵.نتایج

نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که در داستان لوط در قرآن، خانه لوط نقش محوری و اصلی را ایفا می‌کند؛ زیرا رویدادهای کلیدی مانند ورود فرشتگان، محاصره قوم لوط، پیشنهاد لوط و نقض آن توسط قوم او عمدتاً در همین مکان رخ می‌دهند. خانه وی به عنوان فضایی آستانه‌ای در مرز بحران اخلاقی قوم لوط قرار گرفته و لحظه گذار از وضعیت فساد به وضعیت نجات یا هلاکت را تجسم می‌بخشد. قریه نیز کرونوتوپ سرنوشت‌ساز دیگری است. مجموعه‌ای بزرگ و ثابت که با فساد بی‌سابقه قوم رو به فروپاشی می‌رود. این مکان بستری ثابت برای عمل زشت بی‌سابقه فراهم کرده و چنان غرق گناه شده که ادغام زمان و مکان در آن، ماندن همسر لوط در ظرف فساد را به تصمیم سرنوشت‌ساز لوط که خروج از شهر گره می‌زند. در کرونوتوپ آستانه، رخداد ناگهانی با زنگ خطرهای اولیه؛ ورود فرشتگان، هشدارها آغاز می‌شود که جرقه بیداری و آگاهی‌اند. بی‌توجهی به این آستانه‌ها منجر به گسست زنجیره رویدادها می‌گردد؛ جایی که زمان بر مکان یا مکان بر زمان غالب شده و لحظه گذار سرنوشت‌ساز فقط با تصمیم شخصی فرا می‌رسد. پس از آن، حکم الهی اجرا می‌شود و زمان سه‌گانه گذشته فساد، حال بحران، آینده هلاکت در هم ادغام می‌گردد که در این داستان با باران سنگ از آسمان بر قوم فاسد نمایان شد. در نهایت، کرونوتوپ‌های روانی و عاطفی؛ بحران درونی لوط، ترس، اندوه نزدیک‌ترین همخوانی را با کرونوتوپ آستانه دارند و بر شخصیت قهرمان لوط غالب‌اند، زیرا لحظه‌های بحرانی وجودی و تصمیم‌گیری نهایی را برجسته می‌کنند.

در داستان لوط، کرونوتوپ آستانه لحظات بحرانی را به نقطه‌ای تعیین‌کننده تبدیل می‌کند که در آن تصمیم و ایمان لوط در آستانه نابودی نهایی به شدت برجسته می‌شود؛ همزمان غلبه زمان بر مکان او را تحت فشار فساد اجتماعی محیط قرار می‌دهد و همین فشار، تصمیم‌گیری‌ها و برخی تحولات اخلاقی-ایمانی او را به چالش می‌کشد.

۷. منابع

- قرآن کریم

۱. بی‌آزار شیرازی، عبدالکریم، (۱۳۸۰)، باستان‌شناسی و جغرافیای تاریخی قصص قرآن، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

۲. تودوروف، تزوتان، (۱۳۷۷)، منطق گفتگویی میخائیل باختین، ترجمه: داریوش کریمی، تهران: نشر مرکز.

۳. تولان، مایکل، (۱۳۸۶)، روایت‌شناسی: درآمدی زبان‌شناختی، انتقادی، ترجمه: سیده فاطمه علوی و فاطمه نعمتی، تهران: سمت.

۴. حری، ابوالفضل،(۱۳۸۸)، «سنخ‌شناسی و وجوه تمایز قصص قرآنی»، فصلنامهٔ زبان و ادبیات فارسی، شمارهٔ ۱۵.

۵.الخطیب، عبدالکریم، (۱۹۷۵)، القصص القرآنی فی منطوقه و مفهومه، بیروت: دار المعرفه.

۶. شمیسا، سیروس،(۱۳۷۸)، نقد ادبی، چاپ اول، تهران: فردوس.

۷. طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۴۱۷ق)، المیزان فی تفسیرالقرآن، ج۵، قم: دفتر انتشارات اسلامی.

۸.---------- (۱۳۶۳)، ترجمه تفسیرالمیزان، مترجم: محمدباقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی.

۹. طبرسی، فضل‌بن حسن، (۱۳۷۲)، مجمع‌البیان فی التفسیرالقرآن، تهران: ناصرخسرو.

۱۰. قرشی، علی‌اکبر، (۱۴۱۲)، قاموس قرآن، تهران: دارالکتب الاسلامیه.

۱۱. قطب، سید، (۱۳۵۹)، التصویر الفنی فی القرآن، ترجمه: محمد علی عابدی، چاپ اول، تهران: مرکز نشر انقلاب.

۱۲. گلدمن، لوسین، (۱۳۷۶)، جامعه، فرهنگ، ادبیات، تهران: نشر چشمه.

۱۳. مقدادی، بهرام، (۱۳۹۳)، دانش‌نامهٔ نقد ادبی از افلاطون تا به امروز، چاپ هفتم، تهران: چشمه.

۱۴. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۱)، تفسیر نمونه، ج ۱۳، تهران: دارالکتب الاسلامیه.

۱۵. میرصادقی، جمال، (۱۳۷۶)، عناصر داستان، ج۳، تهران: سخن.

۱۶. نامورمطلق، بهمن، (۱۳۷۸)، «باختین، گفت‌وگومندی و چندصدایی مطالعهٔ پیشابینامتنیت باختینی»، پژوهشنامه علوم انسانی، ۵۷، ۴۱۴-۳۹۷.

17. Bakhtin, Mikhail, (1981). *The Dialogic Imagination: Four Essays*. Ed. Michael Holquist. Trans. Caryl Emerson and Michael Holquist. Austin: University of Texas Press.

18. Bemong, Nele, & Borghart, Pieter, (2010). "Bakhtin's Theory of the Literary Chronotope: Reflections, Applications, Perspectives". In *Bakhtin's Theory of the Literary Chronotope: Reflections, Applications, Perspectives*. Ed. Nele Bemong et al. Gent: Academia Press. 3–16.

19. Collington, Tara (2001). "Space, Time and Narrative: Bakhtin and Ricoeur". *Space and Culture* 4.3–4: 221–231.

20. Haynes, Deborah J., (2002). "Bakhtin and the Visual Arts". In *A Companion to Art Theory*. Ed. Paul Smith and Carolyn Wilde. Oxford: Blackwell Publishing. 292–302.

21. Holquist, Michael, (2002). *Dialogism: Bakhtin and His World*. 2nd ed. London: Routledge.

22. Keunen, Bart, (2000). "Bakhtin, Genre Formation, and the Cognitive Turn: Chronotopes as Memory Schemata". *CLCWeb: Comparative Literature and Culture* 2.2: 1–15.

23. Kristeva, Julia, (2002a). *Intimate Revolt*. Trans. Jeanine Herman. New York: Columbia University Press.

24. Morson, Gary Saul, & Emerson, Caryl, (1990). *Mikhail Bakhtin: Creation of a Prosaics*. Stanford, CA: Stanford University Press.

25. Renfrew, Alastair, (2015). *Mikhail Bakhtin* (Routledge Critical Thinkers). London; New York: Routledge.